بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 7 آبان 1392.

**خلاصه جلسه قبل و این جلسه:**

در جلسه گذشته دلالت آیه­ی 72 سوره­ی انفال در مورد ارث مورد بررسی قرار گرفت و در مجموع چهار وجه برای دلالت این آیه بر ارث بیان و مورد نقد و بررسی قرار گرفت. البته مباحثی در مورد آیه­ی 72 سوره­ی انفال باقی مانده است که اکثر این مباحث با آیه ششم سوره­ی احزاب یکی است و ذیل آن بحث خواهد شد. در این جلسه، ابتدا نکاتی از آیه­ی 75 سوره­ی انفال مطرح و مورد بحث قرار خواهد گرفت و در ادامه به بررسی روایات پیرامون آیه­ی «اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض» خواهیم پرداخت.

**بحثی پیرامون آیه­ی آخر سوره انفال**

در آیه 75 سوره­ی انفال آمده است: **«وَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولئِكَ مِنْكُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْ‌ءٍ عَلِيمٌ».** در این آیه، اینکه تعبیر «بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله» مربوط به ارث است، مطلب واضحی است که از روایات و نیز نوع کلمات استفاده می­شود. تنها کسی که معتقد است این تعبیر مربوط به ارث نیست، مالک است.[[1]](#footnote-1) مالک نیز به دلیل اینکه قائل به ارث کلی اولوا الارحام نیست، چنین دیدگاهی دارد. وی معتقد است: مواردی که در قرآن ذکر نشده­اند، ارث نمی­برند و در این موارد ارث به عصبه داده می­شود و در صورت نبود عصبه، به بیت المال داده می­شود.[[2]](#footnote-2)

**مراد از «فی کتاب الله» در این آیه**

اما کسانی که این آیه را در مورد ارث می­دانند، بحثی پیرامون مراد از قید «فی کتاب الله» مطرح نموده­اند. برخی معتقدند: «فی کتاب الله» یعنی فی حکم الله. برخی نیز گفته­اند: فی اللوح المحفوظ. برخی دیگر نیز آن را «فی القرآن» معنا نموده­اند.[[3]](#footnote-3)

بحث دیگر اینکه، در صورتی که مراد از «فی کتاب الله»، «فی القرآن» باشد، مراد از فی القرآن چیست؟ یک وجه این است که در قرآن، بعض از اولوا الارحام نسبت به بعض دیگر اولویت داده شده­اند. وجه دیگر اینکه اولوا الارحام بعضهم أولی ببعض فی ما بیّنه کتاب الله. مالک و شافعیّه چون به ارث اولوا الارحام به طور کلی قائل نیستند، این آیه را اینگونه معنا کرده­اند: اولوا الارحام بعضهم أولی ببعض فی کتاب الله یعنی فی ما بیّنه فی قرآن.[[4]](#footnote-4) ایشان در واقع، «فی کتب الله» را قید اولویّت قرار داده­ و می­گویند: اولویت اولوا الارحام، مربوط به مواردی است که در کتاب خدا بیان شده است؛ بنابراین این آیه تنها مربوط به آیات سوره نساء که فرائض را تعیین کرده­اند، است.

**نقد کلام مالک:**

نقدی که به ایشان وارد است اینکه ایشان ابتدا به این مطلب فتوا داده و بعد به دنبال پیدا کردن دلیل می­گردند؛ زیرا اگر کسی بدون چنین پیش فرضی به آیه مراجعه نماید، چنین معنایی از آیه نمی­فهمد. این معنا از چند جهت، خلاف ظاهر قرآن، بلکه خلاف نص این آیه است. اینکه «فی کتاب الله» به «فی ما بیّنه فی کتاب الله» معنا شود و نیز آن را قید اولویت بدانیم، تکلف است. از طرفی، بر اساس معنایی که ایشان بیان کرده است، معنای آیه اینگونه می­شود: مردم بدانید اولوا الارحام، اولویت ارثیه­ای در بعضی از آیات دیگر قرآن دارند. لکن چنین معنایی، چه فایده­ای دارد؟ خصوصا اینکه آیاتی که فرائض ارث را بیان کرده­اند، در سوره­ی نساء آمده­اند و سوره­ی ­نساء بعد از سوره­ی انفال نازل شده است. بر این اساس، ابتدا گفته شده است که اولوا الارحام نسبت به هم اولویت دارند و این اولویت بعدا بوسیله­ی آیات دیگری بیان خواهد شد! چنین امری مانند تبلیغاتی است که می­گویند: به زودی در این مکان اتفاقی رخ خواهد داد. در حالی که چنین اموری در شأن پایین­تر از قرآن نیز صحیح نیست.[[5]](#footnote-5)

**دیدگاه صحیح در تفسیر آیه:**

ظاهرا مراد از «فی کتاب الله»، «فی حکم الله» است، همان چنان که عده­ای مانند کشاف، این قید را به «در قانون الهی» معنا کرده­اند. به نظر می­رسد وجه اینکه چنین قیدی در آیه بیان شده است، اشاره به این نکته است که قوانین ثابت و اولیه­ای وجود دارند که طبق مقتیضات اولیه ثابت هستند، گرچه ممکن است بعضی از این قوانین، در برحه­ای از زمان و به دلیل شرایط خاص اجرا نشده باشد. بنابراین، این قید موید این است که این آیه در صدد بیان حکم اصلی شرعی است، گرچه این حکم در شرایط خاصی و در زمان خاصی، فعلیت پیدا نکرده باشد و حکم موقت دیگری مانع از فعلیت اقتضائات اولیه بوده است. در آیه­ی ششم سوره­ی احزاب نیز قید «فی کتاب الله» آمده و تاکید شده است که این حکم در کتاب مسطور است؛ **«وَ أُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ إِلاَّ أَنْ تَفْعَلُوا إِلَى أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفاً كَانَ ذٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُوراً».**

حتی اگر مراد از «فی کتاب الله»، لوح محفوظ و یا کتابی که قوانین شریعت را تثبیت می­کند باشد، باز هم این وجه صحیح است؛ یعنی آیه در مقام بیان این است که این قانون، قانونی است که از ابتدا در شریعت بوده و دارای مصلحت است و اگر زمانی اجرا نشده، به خاطر مانعی بوده است. از ابتدا، مصلحتی که اقتضاء را ارث داشته است، خویشاوندی رحمی بوده است و در شرایطی به دلیل اینکه مسلمانان وضع مالی بدی داشته­اند و مهاجرین تمامی اموال خود را در مکه رها کرده بودند و در مدینه هیچ مالی نداشتند، پیغمبر ص دستور دادند که مهاجر و انصار از یکدیگر ارث ببرند. البته، در عمل نیز تنها مهاجرین از انصار ارث­بر بودند و انصار چیزی از مهاجرین به ارث نمی­بردند؛ زیرا ایشان چیزی نداشتند.[[6]](#footnote-6)

ظاهر این آیه نیز این است که اولوا الارحام ارث­بر هستند و کس دیگری ارث نمی­برد. بله، آیه در مقام بیان مقدار ارث اولوا الارحام نیست.

از مالک نقل شده است که این آیه گرچه مربوط به میراث است، لکن آیاث ارث آن را نسخ کرده­اند. بر اساس نظر ایشان، آیات ارث در مقام حصر هستند و در مواردی که فریضه تعیین نشده باشد، دیگر مجالی برای ارث اولوا الارحام نیست.[[7]](#footnote-7) لکن این کلام، صحیح نیست و آیات ارث منافاتی با این آیه ندارند. آیات ارث ظهوری مبنی بر اینکه در مقام حصر باشند، ندارند؛ بلکه تنها موارد شایعی را بیان کرده­اند. خصوصا اینکه روایات زیادی در این زمینه وجود دارد که بر اساس آن­ها، مساله خیلی واضح است.[[8]](#footnote-8)

**بررسی روایات پیرامون اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض:**

در ابواب میراث کتاب *جامع الاحادیث،* بابی با این عنوان وجود دارد: باب انّ المیراث لذوی القرابه و اولی الارحام الاقرب فالاقرب دون العصبۀ (ج 29، باب 22). در این باب روایاتی پیرامون این آیه آمده است. در این بحث، ابتدا روایات باب بیان می­شود و در ادامه توضیحی پیرامون آیه بیان خواهد گردید.

**روایت اول: صحیحه­ی عبد الله بن سنان**

**«1175- 14- عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ الْحَلَبِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: اخْتَلَفَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ فِي‏ الرَّجُلِ‏ يَمُوتُ‏ وَ لَيْسَ‏ لَهُ عَصَبَةٌ يَرِثُونَهُ وَ لَهُ ذُو قَرَابَةٍ لَا يَرِثُونَ فَقَالَ عَلِيٌّ ع مِيرَاثُهُ لَهُمْ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى‏ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى‏ بِبَعْضٍ- وَ كَانَ عُثْمَانُ يَقُولُ يُجْعَلُ فِي بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ.»**[[9]](#footnote-9)

این روایت در دو موضع از *تهذیب* وارد شده است و که سند این دو موضع متفاوت از یکدیگر است.[[10]](#footnote-10)

**بررسی سندی:**

سند اول: عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ الْحَلَبِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع

در این سند، علی بن حسن بن فضال، فطحی ثقه است. در مورد محمد بن عبید الله حلبی نیز باید گفت: تعبیری عامی در رجال نجاشی ذیل ترجمه عبید الله علی حلبی وارد شده است که آل أبی شعبه (حلبی­ها) همگی از ثقات هستند. محمد بن عبید الله حلبی نیز از حلبی­های معروف است[[11]](#footnote-11) و این عبارت قطعا شامل وی می­شود، لذا وی نیز از ثقات است. در مورد عبد الله بن سنان نیز بحثی در وثاقت او نیست. تنها بحثی که پیرامون این سند وجود دارد، طریق شیخ طوسی ره به علی بن حسن بن فضال است.[[12]](#footnote-12) [در این طریق علی بن محمد بن زبیر قرشی وجود دارد که فاقد توثیق است؛ لکن چنین امری خدشه­ای به سند وارد نمی­کند؛ زیرا] اولا: کتاب علی بن حسن بن فضال از کتب مشهوری بوده که تدریس می­شده است و در کتب مشهور، نیازی به بررسی سندی نیست؛ ثانیا: معتقدیم که به طور کلی در طرق نیاز به بررسی سندی نیست. ثالثا: علی بن محمد بن زبیر قرشی از رجال معروف بین شیعه و سنی بوده و کسی است که بسیار پر روایت است و از او اجازه می­گرفتند.[[13]](#footnote-13) شیخ مفید ره حدود 12 سال داشته است که برای ایشان از علی بن محمد بن زبیر اجازه گرفته­اند.[[14]](#footnote-14) وی از افراد پر روایت و معروفی بوده است که اشخاص رغبت داشتند از آن­ها اجازه بگیرند. از طرفی در کتب عامه و خاصه نیز هیچ نقطه ضعفی برای وی ذکر نشده است. تمامی این موارد قرائنی هستند که تک تکشان برای وثاقت یک راوی کافی است. بنابراین، وی نیز موثق است.

سند دوم: الحسین بن سعید عن النذر بن سوید عن عبد الله بن سنان عن أبی عبد الله علیه السلام. این سند نیز صحیح بوده و مشکل سند قبلی را نیز ندارد.

**بررسی دلالی:**

**«اخْتَلَفَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ فِي‏ الرَّجُلِ‏ يَمُوتُ‏ وَ لَيْسَ‏ لَهُ عَصَبَةٌ يَرِثُونَهُ وَ لَهُ ذُو قَرَابَةٍ لَا يَرِثُونَ فَقَالَ عَلِيٌّ ع مِيرَاثُهُ لَهُمْ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى‏ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى‏ بِبَعْضٍ- وَ كَانَ عُثْمَانُ يَقُولُ يُجْعَلُ فِي بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ.**»[[15]](#footnote-15)

فردی فوت کرده است که عصبه­ای (خویشاوندان مذکر پدری) نداشته است، ولی ذووا قرابتی داشته است که جزء عصبه­ی او نبوده­اند. در آن روزگار حکومت، به طور معمول ارث را به عصبه می­داده است، لذا این ذووا قرابت ارث نمی­برده­اند. البته، چیزی که معروف است اینکه خیلی از آن­ها ارث را ابتدائا به عصبه می­دادند و در صورت فقدان عصبه، به ذو قرابت می­دادند لکن در این روایت، فرض این است که با فرض فقدان عصبه نیز نمی­خواسته­اند که به ذو قرابت ارث بدهند. در چنین شرایطی حضرت ع می­فرمایند: فَقَالَ عَلِيٌّ ع مِيرَاثُهُ لَهُمْ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ وَ كَانَ عُثْمَانُ يَقُولُ يُجْعَلُ فِي بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ.

این روایت، نوعی ایهام دارد و آن اینکه ارث عصبه مورد قبول ائمه ع بوده است. این مساله به این دلیل است که عبد الله بن سنان خازن خلفا بوده است،[[16]](#footnote-16) لذا عبارت­های تقیه آمیز در روایت­های او زیاد است. بر این اساس، به نظر می­رسد، له عصبه یرثونه ناظر به فضای خارجی آن زمان و با توجه به رسم حکومت­ها بوده باشد، نه اینکه این­ها شرعا ارث­بر بوده باشند. له ذو قرابۀ لا یرثونه نیز به همین معناست. بنابراین، نقل این عبارت ایهام آمیز به این جهت است که عبد الله بن سنان وابسته به دربار بوده است و برای اینکه مشکلی برای او ایجاد نشود، روایت به این صورت نقل شده است.

**روایت دوم: روایت *تفسیر عیاشی***

**«عن ابن سنان عن أبي عبد الله ع قال‏ لما اختلف علي بن أبي طالب ع و عثمان بن عفان في‏ الرجل‏- يموت‏ و ليس‏ له عصبة يرثونه، و له ذو قرابة لا يرثونه ليس له سهم مفروض، فقال علي: ميراثه لذوي قرابته، لأن الله تعالى يقول: «وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى‏ بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللَّهِ‏» و قال عثمان: أجعل ميراثه في بيت مال المسلمين و لا يرثه أحد من قرابته.»**[[17]](#footnote-17)

**نکات متنی روایت:**

نکته اول: آیت الله شبیری می­فرمایند: روایت­های تفسیر عیاشی معمولا روایت­های زیباتر، تمیزتر و پاکیزه­تری هستند. در این روایت نیز تعبیر «لیس له سهمٌ مفروض»، در واقع توضیح زیبایی برای «لا یرثونه» است؛ یعنی علت عدم ارث­بری این دسته، این بوده است که جزء اصحاب فرائضی که قرآن تعیین کرده است، نیستند.

نکته دوم: «فَقَالَ عَلِيٌّ مِيرَاثُهُ لِذَوِي قَرَابَتِهِ»، این تعبیر موید آن است که آن باید، «ذووا قرابۀ» باشد. [؟؟؟؟؟؟؟]. در این روایت، «ذوی قرابته» تعبیر شده است که از تعبیر «لهم» که در روایت قبل بود، واضح­تر است. [؟؟؟؟؟؟؟]

**روایت سوم: روایتی دیگر از *تفسیر عیاشی***

**«عن سليمان بن خالد عن أبي عبد الله ع قال‏ كان علي ع لا يعطي موالي شيئا مع‏ ذي‏ رحم‏ سميت له فريضة أم لم تسم له فريضة، و كان يقول: «وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى‏ بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللَّهِ- إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْ‏ءٍ عَلِيمٌ‏» قد علم مكانهم فلم يجعل لهم مع أولي الأرحام حيث قال: «وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى‏ بِبَعْضٍ- فِي كِتابِ اللَّهِ‏»».**[[18]](#footnote-18)

**نکات روایت:**

نکته اول: از این روایت و روایات قبلی بدست می­آید که حضرات ع با استفاده از آیه­ی اولوا الارحام، چند گونه رفتار نادرست را در مساله ارث رد می­کردند. یک رفتار این بوده است که در صورت نبود عصبه، ارث به بیت المال داده شود، نه اولوا الارحام. رفتار دیگر این بوده است که ارث را به موالی می­داده­اند.

نکته دوم: مراد از مولی در این روایت روشن نیست. ممکن است مراد از موالی، کسانی باشند که عقد ولاء بسته­اند و یا اینکه مراد از موالی، ابن عم باشد که در واقع همان عصبه است. البته، بر اساس قرینه­ی «ذی رحم» در عبارت «كَانَ عَلِيٌّ ع لَا يُعْطِي الْمَوَالِيَ شَيْئاً مَعَ ذِي رَحِمٍ»، شاید مراد از موالی، ابن عم نباشد؛ زیرا ابن عم نیز جزء ذی رحم است، لذا ممکن است موالی همان کسانی باشند که ضمان جریره و مانند آن داشته­اند.

نکته سوم: «سُمِّيَتْ لَهُ فَرِيضَةٌ أَمْ لَمْ يُسَمَّ لَهُ فَرِيضَةٌ»، یعنی ذی رحم اعم از اینکه فرض­بر باشند یا قرابت­بر بر موالی مقدمند. ذی رحم بر دو دسته هستند: برخی از آن­ها فرض­بر هستند و برخی دیگر، قرابت­بر. این قسمت از روایت، رد کلام مالک است که در ابتدای بحث به آن اشاره شد. وی معتقد است که آیات فرایض ناسخ آیه­ی اولوا الارحام هستند. در حالی که بر اساس این روایت، آیه­ی اولوا الارحام نسخ نشده است؛ بلکه آیات فرائض تنها فریضه را تعیین کرده­اند و این آیه به طور کلی می­گوید که ذی رحم ارث می­برد؛ لذا این دو با یکدیگر منافات ندارند.

نکته چهارم: «حَيْثُ قَالَ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللّهِ»، یعنی ذی رحم نسبت به ذی رحم خود از سایر مردم اولویت دارد. بنابراین اطلاق قضیه اقتضا می­کند که با وجود ذی رحم، موالی نیز ارث­بر نیستند.

**روایت چهارم:**

روایت چهارم، روایت مرسلی است که در *تفسیر عیاشی* آمده است:

**«عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللّهِ إِنَّ بَعْضَهُمْ أَوْلَى بِالْمِيرَاثِ مِنْ بَعْضٍ لأن أقربهم إليه [رحما] أولى به- ثم قال أبو جعفر: إنهم أولى بالميت، و أقربهم إليهم أمه و أخوه و أخته لأمه و أبيه، أ ليس الأم أقرب إلى الميت من إخوته و أخواته**‏**».**[[19]](#footnote-19)

**نکات روایت:**

نکته­ی اول: در این روایت، تفسیر خاصی برای اولوا الارحام ذکر گردیده است که آن را در سایر روایات نیافتیم. بر اساس روایات قبل اینگونه از آیه برداشت می­شد که اولوا الارحام، اولی از غیر اولوا الارحام هستند. لکن بر اساس این روایت، برخی از اولوا الارحام بر برخی دیگر از آن­ها اولویت دارند؛ یعنی هر کسی که نصبش به میّت نزدیک­تر باشد، ارث خاصی می­برد. بر این اساس، آیه­ی اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله، در مقام بیان این مطلب است که پیوند خویشاوندی منشأ ارث است و بین خویشان نیز کسی که خویشاوندی شدیدتری داشته باشد، خویشان دیگر را حجب کرده و مانع از ارث­بری آن­ها می­شود. از همین نکته می­توان این مطلب را استفاده نمود و دیگر نیازی نیست که آیه اینگونه معنا شود.[[20]](#footnote-20)

نکته­ی دوم: «لِأَنَّ أَقْرَبَهُمْ إِلَيْهِ أَوْلَى بِهِ»، یعنی انّ الورّاث اولی بالمیّت و أقربهم الیک. سپس حضرت ع در ادامه می­فرمایند: «إِنَّهُمْ أَوْلَى بِالْمَيِّتِ وَ أَقْرَبُهُمْ إِلَيْهِ أُمُّهُ وَ أَخُوهُ وَ أُخْتُهُ لِأُمِّهِ وَ أَبِيهِ أَ لَيْسَ الْأُمُّ أَقْرَبَ إِلَى الْمَيِّتِ مِنْ إِخْوَتِهِ وَ أَخَوَاتِهِ.»، یعنی جایی که مادر، برادر و خواهر پدر و مادری هستند، مادر ارث می برد. عبارت «أ لیس الأم أقرب إلی المیّت من إخوته و أخواته»، در واقع جایگزین خبر محذوف است، یعنی «یرثه أمّه لأنّ الأمّ اقرب إلی المیّت من إخوته و أخواته».

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. . **«** **وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى‏ بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْ‏ءٍ عَلِيمٌ. قال جمهور المفسّرين قوله: فَأُولئِكَ مِنْكُمْ أي مثلكم في النصر و الموالاة، قال مالك: إنّ الآية ليست في المواريث، ... و اختلف العلماء في أنّ ولاية الأرحام هنا هل تشمل ولاية الميراث: فقال مالك بن أنس هذه الآية ليست في المواريث أي فهي ولاية النصر و حسن الصحبة، أي فنقصر على موردها و لم يرها مساوية للعام الوارد على سبب خاصّ إذ ليست صيغتها صيغة عموم، لأن مناط الحكم قوله: أَوْلى‏ بِبَعْضٍ.»** *التحریر و التنویر*، ج 9، ص 175 **و 179** [↑](#footnote-ref-1)
2. . **«ذهب الشافعي: إلى أنهم لا يرثون و لا يحجبون بحال إن كان للميت قرابة، فالمال له. و إن كان مولى كان له، و إن لم يكن مولى و لا قرابة فميراثه لبيت المال»** *الخلاف*، ج 4، ص 6 [↑](#footnote-ref-2)
3. . **««فِي كِتابِ اللَّهِ» أي في حكم الله عن الزجاج و قيل في اللوح المحفوظ كما في قوله ما أَصابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها و قيل في القرآن»** *مجمع البیان*، ج 4، ص 865 [↑](#footnote-ref-3)
4. . **«المسألة الثالثة: تمسك أصحاب أبي حنيفة رحمه اللَّه بهذه الآية، في توريث ذوي الأرحام، و أجاب أصحابنا عنه بأن قوله: وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى‏ بِبَعْضٍ مجمل في الشي‏ء الذي حصلت فيه هذه الأولوية، فلما قال: فِي كِتابِ اللَّهِ كان معناه في الحكم الذي بينه اللَّه في كتابه، فصارت هذه الأولوية مقيدة بالأحكام التي بينها اللَّه في كتابه، و تلك الأحكام ليست إلا ميراث العصبات. فوجب أن يكون المراد من هذا المجمل هو ذلك فقط فلا يتعدى إلى توريث ذوي الأرحام.»** مفاتیح الغیب، ج 15، ص 520 [↑](#footnote-ref-4)
5. . سوال: ...

پاسخ: این امر چه فایده­ای دارد؟ اینکه کتاب الله این مطلب را بگوید یا نگوید، چه خاصیتی دارد؟ [↑](#footnote-ref-5)
6. . سؤال: ...

... پاسخ: به نظر می­رسد که قید «فی کتاب الله» تأکید بر این است که حکم اولیه بر اساس اقتضائات اصلی، این حکم است. به نظر می­رسد که حتی اگر این قید، «فی ما کتب الله» نیز معنا شود، باز هم «کتب» متضمن یک نوع ثبات و استحکام است؛ یعنی، می­خواهد بگوید: آن حکم، ثابت مستحکم است.

سؤال: ...

... پاسخ: در این قسمت، بحثی مطرح است که آیا زمانی که اخوّت ایمانی وجود داشته، مهاجر از برادر ایمانی­اش ارث می­برده است و ارث خوشاوند اصلا نبوده است؟

سؤال: ...

... پاسخ: آنگونه که از بعضی نقل­های تاریخی استفاده می­شود، خویشاندی یک جهت بوده و باعث ارث­بری بوده است، لکن گاهی اوقات به جهاتی دیگران بر خویشاوندان مقدّم می­شده­اند. به طور مثال، با پیمان (ضمان جریره و یا پیمان نصرت یکدیگر) می­توانستند حق ارث را به نفر خاصی منتقل کنند. به نظر می­رسد بعد از پیغمبر ص ارث برادر و ... نیز به بحث ارث به هجرت اضافه شده است؛ یعنی ارث هجرت و این موارد بر ارث خویشاوندی مقدم بوده­اند و اگر این موارد نبودند، ارث خویشاوندی ملاک بوده است.

سؤال: ...

... پاسخ: [این مطلب نیز] می­تواند معنایی باشد. می­خواهد بگوید این حکمی است که دیگر نسخ نخواهد شد.

سؤال: ...

... پاسخ: از صدر آیه، نه ذیل آن. عده­ای آیه­ی 75 سوره­ی انفال و آیه­ی ششم سوره­ی احزاب را ناسخ آیه 72 انفال می­دانند. [↑](#footnote-ref-6)
7. . در ابتدای جلسه مستنداتی برای کلام وی ارائه شد. [↑](#footnote-ref-7)
8. . سؤال: ...

... پاسخ: قبلا گذشت که ناسخ را همراه منسوخ نمی­آورند. آیه می­گوید که اولوا الارحام همین الآن اولی ببعض هستند، نه اینکه سیکون اولی ببعض باشند. [↑](#footnote-ref-8)
9. . *تهذیب الاحکام*، ج 9، ص 327 [↑](#footnote-ref-9)
10. . *تهذیب الاحکام*، ج 9، ص 327 و ج 9، ص 396 [↑](#footnote-ref-10)
11. . **«** **612 - عبيد الله بن علي بن أبي شعبة الحلبي مولى بني تيم اللات بن ثعلبة أبو علي كوفي يتجر هو و أبوه و إخوته إلى حلب فغلب عليهم النسبة إلى حلب. و آل أبي شعبة بالكوفة بيت مذكور من أصحابنا و روى جدهم أبو شعبة عن الحسن و الحسين عليهما السلام و كانوا جميعهم ثقات مرجوعا إلى ما يقولون. و كان عبيد الله كبيرهم و وجههم.»** *رجال نجاشی*، صص 230 و 231

[مقرر: با توجه به اینکه حجم روایات وی در کتب اربعه بسیار اندک است، به نظر می­رسد وی از مشاهیر حلبی­ها نبوده است. در نرم افزار درایۀ النور نیز وی از نظر توصیف، مجهول دانسته شده است.] [↑](#footnote-ref-11)
12. . **«و ما ذكرته في هذا الكتاب عن علي بن الحسن فضال فقد اخبرني به احمد بن عبدون المعروف بابن الحاشر سماعا منه و اجازة عن علي بن محمد بن الزبير عن علي بن الحسن بن فضال ..»** *تهذيب الأحكام*، المشيخة، صص 55 و 56‌ [↑](#footnote-ref-12)
13. . **«6179 - 22 - علي بن محمد بن الزبير القرشي الكوفي روى عن علي بن الحسن بن فضال جميع كتبه و روى أكثر الأصول روى عنه التلعكبري و أخبرنا عنه أحمد بن عبدون و مات ببغداذ (ببغداد) سنة ثمان و أربعين و ثلاثمائة و قد ناهز مائة سنة و دفن في مشهد أمير المؤمنين عليه السلام.»** *رجال الطوسی*، ص 430؛ **«قد يقال: إنه ثقة و يستدل على ذلك بوجهين: الأول أنه من مشايخ الإجازة و قد روى الشيخ عنه أكثر الأصول بواسطة أحمد بن عبدون.»** *معجم‏ رجال ‏الحديث*، ج 12، ص 140 [↑](#footnote-ref-13)
14. . [منبع این مطلب پیدا نشد.] [↑](#footnote-ref-14)
15. . سؤال: ...

... پاسخ: با ضمیر جمع چه کنیم؟ ذوا، مذکّر است. احتمالا ذووا قرابۀ باشد؛ و له ذووا قرابۀ. [↑](#footnote-ref-15)
16. . **«558 - عبد الله بن سنان بن طريف مولى بني هاشم يقال مولى بني أبي طالب و يقال مولى بني العباس. كان خازنا للمنصور و المهدي و الهادي و الرشيد كوفي ثقة من أصحابنا جليل لا يطعن عليه في شي‏ء»** *رجال النجاشی*، ص 214 [↑](#footnote-ref-16)
17. . *تفسیر العیاشی*، ج 2، ص 71، حدیث 84 [↑](#footnote-ref-17)
18. . همان، حدیث 85 [↑](#footnote-ref-18)
19. . همان، ص 72، حدیث 86 [↑](#footnote-ref-19)
20. . سوال: ...

... پاسخ: خیر، اگر بگوییم این آیه در مقام بیان این مطلب است، اینگونه نیست که نسبت به مطلب دیگر ساکت باشد. حتی اگر آیه تنها در مقام بیان تشریع اصل حکم باشد و روایت خارجی نیز به عنوان قرینه برای تعیین نحوه­ی حکم وجود نداشته باشد، باز هم چیزی که ذاتا در حد اشعار هست به ضمیمه­ی اطلاق مقامی مجموع ادله، تبدیل به دلالت می­شود. در این آیه نیز خود آیه علاوه بر بیان اصل حکم، در مقام بیان نحوه­ی ارث بردن اولوا الارحام، یعنی طبقات بینی است، به این بیان که آن چیزی که باعث ارث­بری می­شود، خویشاوندی است. [↑](#footnote-ref-20)